

## سفير شاه عباس در اسپانيا

بقلم آقای محمود عرفان

۱

شاه عباس بزرگ برای یبعان بستن با سلاطین اروپا بضد ترکهای عثمانی در سال ۱۰۰۷ هجری حسینعلی بیك بیات یکی از سرداران نامی قزلباش را معین کرد که بر اهنمائی سر آنتونی شرلی یکی از انگلیسی هائی که خود و برادرش داوطلب خدمت شاه عباس شده بودند روانه کشورهای اروپا شوند. با حسینعلی بیك چهار نفر منشی و کسان دیگری که باید امور این سفارت راعهده دار باشند همراه بودند و هدایای بسیار از طرف شاه عباس برای یاب و سلاطین اروپا با خود داشتند از این چهار نفر منشی اروج بیك پسر سلطانعلی بیك که در یکی از جنگهای سلطان محمد خدا بنده با عثمانی کشته شد منشی اول بود اروج بیك در اسپانیا بدین مسیحهی اروپا و با بران برنگشت و پادشاه اسپانیا که یکی از کابلیکهای بسیار متعصب بود او را لقب «دن جون ابران» داد و سالی هزار و دوست کرون که مساوی چهارصد یوند میشود برای او واجب مقرر داشت «دن - ون» برای مسافرت خود سفرنامه ای نوشت که یکی از دوستان اسپانیائی او که زبان فارسی را میدانست اراد خواست گردد «دن جون» سفرنامه خود را برای او بخواند تا آنرا در زبان اسپانیائی نقل و ترجمه کند. سفرنامه دن جون دوازده سال پیش بهمت «لا استرنجه» مستشرق انگلیسی از زبان اسپانیائی با انگلیسی ترجمه شده و اینک چند صفحه آن که راجع آمدن هیئت سفارت ابران با اسپانیا و بازیافتن آنها بحضور فیلیپ سوم پادشاه آن کشور است تازمانیکه از سرحد اسپانیا بیرون می آیند و رهسپار ایسبون یا بتخت پرتغال میگردند از نسخه انگلیسی آن ترجمه میشود.

همینکه ما وارد «نودلا» شدیم من همراه کشیشی که از رم با ما آمده بود حسب الامر سفير برای مذاکره «بادیوک لارما» صدر اعظم اسپانیا و «مار کویس ولادا» خوانسالار اول پادشاه اسپانیا در خصوص مأموریت سفير ابران و ورود او پایتخت اسپانیا عازم «والادلید» پایتخت اسپانیا گردیدم. وقتیکه وارد پایتخت شدم لباس ابرانی من که برای اهالی بسیار تازگی داشت جلب توجه مردم را نموده و

جمعیت زیادی دنبال سرین در کوچه ها حرکت میکردند باین حال بکاخ سلطنتی  
رسیم و چند نفر از دربارها مرا با کمال ادب و مهربانی پذیرفته و بحضور مار کوئیس  
ولادا بردند و بعد از اینکه خودم را باو معرفی کردم جهة آمدن خودم را از جانب  
سفیر ایران و اموریت سفیر ایران را مفصلاً برای او نقل نمودم . مار کوئیس از همان  
و هاء اول اجازه نشستن بمن داد بعد از آنکه تمام عرایض مرا با کمال ادب شنید گفت  
حضرت اعلی بادشاه اسپانیا خبر ورود سفیر ایران را با مسرت کامل شنید و امر فرموده  
است که خانه باالتیبه و لوازم در پایتخت برای سفیر و همراهان ایشان آماده شود .  
مار کوئیس علاوه کرد که باید سفیر ایران دوازده روز دیگر در «تودلا» مکث  
کنند تا ترتیب ورود ایشان پایتخت تهیه شود . مار کوئیس مجدداً لطف مخصوص پادشاه  
اسپانیا را نسبت بهیئت سفارت ایران بیان فرمود بمن اجزیه مرخصی داد و بمن مستقیماً  
همراه کشبشی که پایتخت آمده بودم به «تودلا» باز گشتم و رای سفیر شرح قضیه  
و شکوه و جلالی که در کاخ سلطنتی اسپانیا دیده بودم نقل نمودم يك هفته بعد  
حضرت اعلی بادشاه اسپانیا به «دناویس انریک» که یکی از چهار نفر خواسالاران  
پادشاه است امر فرموده بود تا نیم فرسخ از پایتخت استقبال هیئت سفارت ایران بیاید  
اوهم با عده زیادی از اقوام و بستگان خود که يك نفر از آنها محترم ترین رجال  
اسپانیا میباشد و پنج کالسکه برای ورود هیئت سفارت با خود آورده بودند پیشواز  
ما آمد چون وارد پایتخت شدیم اول دربارها و رجالی که حاضر بودند را اخیر مقدم  
گفته و بعمارت عالی که در آن تخت خوابهای زیبا و برده های مخمل رنگارنگ  
بود راهنمائی کردند. در آن عمارت نو کرهای پادشاه اسپانیا منتظر مقدم ما بودند و  
جلو عمارت با احترام ما سربازان اسپانیائی و قراولان آلمانی گذارده بودند سفیر ایران  
تمام سفراء و نمایندگان دولتهائی را که در پایتخت اسپانیا سفیر و نماینده داشتند پذیرفت  
و در عمارت ما تمام روز مخصوصاً موقع ناهار و شام از مهمانان پذیرائی شد بعد از  
چهار روز که وارد پایتخت شده بودیم و دیوکار ما صدراعظم اسپانیا مجلس پذیرائی  
رسمی از سفیر ایران فراهم کرد حضرت اعلی بادشاه اسپانیا اجازه فرمود هیئت سفارت

ایران بحضور او شرفیات شوند پس اسبهایی که با زین و یراق عالی آراسته بودند برای سواری مافرستادند و در ملازمت ما با جمیع کتیری از مأمورین درباری بکاخ سلطنتی حرکت کردیم. چون بکاخ سلطنتی رسیدیم از دو طرف دروازه آن گرد سلطنتی صف کشیده بودند در آنجا ما پیاده شده و چون از پاگان بالا رفتیم، مأمورین عالی مقام دربار ما را استقبال کرده با طوقیکه حضرت اعلی پادشاه اسپانیا در آنجا ایستاده بود هدایت کردند سفیر ایران حامل نامه ای بود که با سلوب ایران با مرکب طلا و رنگارنگ بر صفحه کاغذی نوشته شده و درازی آن نامه بیش از یک گز بود و بهنای آن بشش انگشت میرسید و آنرا در کیسه زر بفتی گذارده بودند سفیر ایران نامه را از کیسه بیرون آورد و از طرف درازی دولا نمود بطوریکه بهنای آن سه انگشت شد سپس آنرا در گوشه عمامه خود که روی سرش محکم شده بود جا داده بحضور پادشاه رفت و نامه را از گوشه عمامه گرفته آنرا بوسید و پادشاه تقدیم کرد پادشاه در موقع گرفتن نامه کلاه را از سر خود برداشته نامه را گرفت و بترجم داد و چون از مضمون نامه اطلاع پیدا کرد فرمود که دوستی پادشاه ایران را که پادشاه ایران باو پیشنهاد کرده بسی محترم میدارد و بسیار خرسند است تمام مطالبی که در نامه آن اشاره گردیده انجام داده شود و پاسخ نامه را هم خواهد فرستاد در این اثناء که ما بتماشای اطراف مشغول بودیم و بین سفیر و پادشاه مذاکراتی بعمل آمد سفیر رخصت انصراف گرفته از اطاق بیرون آمدیم و باهمان وضع و همان ملازمینی که با ما تا کاخ سلطنتی آمده بودند بجایگاه خود باز گردیدیم دو ماه دیگر در پایتخت ماندیم و در این مدت چه با کالسکه و چه با اسبهای سلطنتی بگردش و تماشا میپرداختیم و از مجالس رقص و مخصوصاً تماشای جنسک گاوان و بازبهایی که سواران حلقه را باینزه از زمین میبرد بودند بسیار محظوظ میشدیم بنظر ما این جشنها و تفریحها در اسپانیا بهتر از جشنهایی بود که در کشورهای دیگر ضمن مسافرت خود دیده بودیم اسپانیاییها حتی در بازیهای ورزشی مهارتی بسزا دارند در این اثناء قضیه ای روی داد که بر سفیر بسیار ناپسند و ناگوار آمد. یکی از منشیهای سفارت

علیقلی بیگ برادر زاده سفیر بود علیقلی بیگ چنان فریفته عقاید مسیحی ها شده بود که بآداب و رسوم آنها رفتار میکرد و حتی لباس فرنگی میپوشید. از اول تصور میشد که علیقلی بیگ برای تفریح و اشتغال خاطر این کارها را میکنند ولی بعدها معلوم شد که خدایتعالی خواست قدرت نمائی کند و چنانکه با دست توانای خود بحر احمر را شکافت و بنی اسرائیل را بدون اندیشه هلاک و بیم غرق از آن دریای ژرف گذرانید و از سوی دیگر فرعون و یاران او را غرق لجه همان دریا کرد مشیت ازلی او تعاقب گرفت که از این طرف دنیا بآن طرف دنیا کسانی را بیورد که هر چند دل آنها بسردی و سختی آهن باشد تانش و گرمی آئین انجیل آن دلها را بصافی و نرمی موم نماید. علیقلی بیگ تصمیم گرفته بود مسیحی شود و غسل تعمید کند از ما کناره گرفت و برای آموختن عقیده و آئین مسیحی و احتمالی که باید بکنفر مسیحی شده بجا آورد وارد انجمن «جزویتها» شد در اواخر دو ماهی که در پایتخت اسپانیا توقف داشتیم پادشاه اسپانیا عطایائی باعضاء سفارت ایران مرحمت فرمود برای سفیر بیگ زنجیر طلا که باصدا کرون<sup>۱</sup> و بهریک از منشیها که با سفیر باقی مانده بودند بیگ زنجیر طلا که هر کدام سیصد ریال<sup>۲</sup> قیمت داشت و بنوکرهای هیئت سفارت نیز زنجیرهایی که قیمت آنها نسبت بزنجیرهای ما که تر بود ارزانی فرمودند نامه در جواب نامه پادشاه ایران داده هزاردو کات<sup>۳</sup> برای خرج سفر و هزار دو کات برای مخارجی که از راه برتقل برویم مرحمت شد. <sup>۱</sup> <sup>۲</sup> <sup>۳</sup> <sup>۴</sup> <sup>۵</sup> <sup>۶</sup> <sup>۷</sup> <sup>۸</sup> <sup>۹</sup> <sup>۱۰</sup> <sup>۱۱</sup> <sup>۱۲</sup> <sup>۱۳</sup> <sup>۱۴</sup> <sup>۱۵</sup> <sup>۱۶</sup> <sup>۱۷</sup> <sup>۱۸</sup> <sup>۱۹</sup> <sup>۲۰</sup> <sup>۲۱</sup> <sup>۲۲</sup> <sup>۲۳</sup> <sup>۲۴</sup> <sup>۲۵</sup> <sup>۲۶</sup> <sup>۲۷</sup> <sup>۲۸</sup> <sup>۲۹</sup> <sup>۳۰</sup> <sup>۳۱</sup> <sup>۳۲</sup> <sup>۳۳</sup> <sup>۳۴</sup> <sup>۳۵</sup> <sup>۳۶</sup> <sup>۳۷</sup> <sup>۳۸</sup> <sup>۳۹</sup> <sup>۴۰</sup> <sup>۴۱</sup> <sup>۴۲</sup> <sup>۴۳</sup> <sup>۴۴</sup> <sup>۴۵</sup> <sup>۴۶</sup> <sup>۴۷</sup> <sup>۴۸</sup> <sup>۴۹</sup> <sup>۵۰</sup> <sup>۵۱</sup> <sup>۵۲</sup> <sup>۵۳</sup> <sup>۵۴</sup> <sup>۵۵</sup> <sup>۵۶</sup> <sup>۵۷</sup> <sup>۵۸</sup> <sup>۵۹</sup> <sup>۶۰</sup> <sup>۶۱</sup> <sup>۶۲</sup> <sup>۶۳</sup> <sup>۶۴</sup> <sup>۶۵</sup> <sup>۶۶</sup> <sup>۶۷</sup> <sup>۶۸</sup> <sup>۶۹</sup> <sup>۷۰</sup> <sup>۷۱</sup> <sup>۷۲</sup> <sup>۷۳</sup> <sup>۷۴</sup> <sup>۷۵</sup> <sup>۷۶</sup> <sup>۷۷</sup> <sup>۷۸</sup> <sup>۷۹</sup> <sup>۸۰</sup> <sup>۸۱</sup> <sup>۸۲</sup> <sup>۸۳</sup> <sup>۸۴</sup> <sup>۸۵</sup> <sup>۸۶</sup> <sup>۸۷</sup> <sup>۸۸</sup> <sup>۸۹</sup> <sup>۹۰</sup> <sup>۹۱</sup> <sup>۹۲</sup> <sup>۹۳</sup> <sup>۹۴</sup> <sup>۹۵</sup> <sup>۹۶</sup> <sup>۹۷</sup> <sup>۹۸</sup> <sup>۹۹</sup> <sup>۱۰۰</sup> <sup>۱۰۱</sup> <sup>۱۰۲</sup> <sup>۱۰۳</sup> <sup>۱۰۴</sup> <sup>۱۰۵</sup> <sup>۱۰۶</sup> <sup>۱۰۷</sup> <sup>۱۰۸</sup> <sup>۱۰۹</sup> <sup>۱۱۰</sup> <sup>۱۱۱</sup> <sup>۱۱۲</sup> <sup>۱۱۳</sup> <sup>۱۱۴</sup> <sup>۱۱۵</sup> <sup>۱۱۶</sup> <sup>۱۱۷</sup> <sup>۱۱۸</sup> <sup>۱۱۹</sup> <sup>۱۲۰</sup> <sup>۱۲۱</sup> <sup>۱۲۲</sup> <sup>۱۲۳</sup> <sup>۱۲۴</sup> <sup>۱۲۵</sup> <sup>۱۲۶</sup> <sup>۱۲۷</sup> <sup>۱۲۸</sup> <sup>۱۲۹</sup> <sup>۱۳۰</sup> <sup>۱۳۱</sup> <sup>۱۳۲</sup> <sup>۱۳۳</sup> <sup>۱۳۴</sup> <sup>۱۳۵</sup> <sup>۱۳۶</sup> <sup>۱۳۷</sup> <sup>۱۳۸</sup> <sup>۱۳۹</sup> <sup>۱۴۰</sup> <sup>۱۴۱</sup> <sup>۱۴۲</sup> <sup>۱۴۳</sup> <sup>۱۴۴</sup> <sup>۱۴۵</sup> <sup>۱۴۶</sup> <sup>۱۴۷</sup> <sup>۱۴۸</sup> <sup>۱۴۹</sup> <sup>۱۵۰</sup> <sup>۱۵۱</sup> <sup>۱۵۲</sup> <sup>۱۵۳</sup> <sup>۱۵۴</sup> <sup>۱۵۵</sup> <sup>۱۵۶</sup> <sup>۱۵۷</sup> <sup>۱۵۸</sup> <sup>۱۵۹</sup> <sup>۱۶۰</sup> <sup>۱۶۱</sup> <sup>۱۶۲</sup> <sup>۱۶۳</sup> <sup>۱۶۴</sup> <sup>۱۶۵</sup> <sup>۱۶۶</sup> <sup>۱۶۷</sup> <sup>۱۶۸</sup> <sup>۱۶۹</sup> <sup>۱۷۰</sup> <sup>۱۷۱</sup> <sup>۱۷۲</sup> <sup>۱۷۳</sup> <sup>۱۷۴</sup> <sup>۱۷۵</sup> <sup>۱۷۶</sup> <sup>۱۷۷</sup> <sup>۱۷۸</sup> <sup>۱۷۹</sup> <sup>۱۸۰</sup> <sup>۱۸۱</sup> <sup>۱۸۲</sup> <sup>۱۸۳</sup> <sup>۱۸۴</sup> <sup>۱۸۵</sup> <sup>۱۸۶</sup> <sup>۱۸۷</sup> <sup>۱۸۸</sup> <sup>۱۸۹</sup> <sup>۱۹۰</sup> <sup>۱۹۱</sup> <sup>۱۹۲</sup> <sup>۱۹۳</sup> <sup>۱۹۴</sup> <sup>۱۹۵</sup> <sup>۱۹۶</sup> <sup>۱۹۷</sup> <sup>۱۹۸</sup> <sup>۱۹۹</sup> <sup>۲۰۰</sup> <sup>۲۰۱</sup> <sup>۲۰۲</sup> <sup>۲۰۳</sup> <sup>۲۰۴</sup> <sup>۲۰۵</sup> <sup>۲۰۶</sup> <sup>۲۰۷</sup> <sup>۲۰۸</sup> <sup>۲۰۹</sup> <sup>۲۱۰</sup> <sup>۲۱۱</sup> <sup>۲۱۲</sup> <sup>۲۱۳</sup> <sup>۲۱۴</sup> <sup>۲۱۵</sup> <sup>۲۱۶</sup> <sup>۲۱۷</sup> <sup>۲۱۸</sup> <sup>۲۱۹</sup> <sup>۲۲۰</sup> <sup>۲۲۱</sup> <sup>۲۲۲</sup> <sup>۲۲۳</sup> <sup>۲۲۴</sup> <sup>۲۲۵</sup> <sup>۲۲۶</sup> <sup>۲۲۷</sup> <sup>۲۲۸</sup> <sup>۲۲۹</sup> <sup>۲۳۰</sup> <sup>۲۳۱</sup> <sup>۲۳۲</sup> <sup>۲۳۳</sup> <sup>۲۳۴</sup> <sup>۲۳۵</sup> <sup>۲۳۶</sup> <sup>۲۳۷</sup> <sup>۲۳۸</sup> <sup>۲۳۹</sup> <sup>۲۴۰</sup> <sup>۲۴۱</sup> <sup>۲۴۲</sup> <sup>۲۴۳</sup> <sup>۲۴۴</sup> <sup>۲۴۵</sup> <sup>۲۴۶</sup> <sup>۲۴۷</sup> <sup>۲۴۸</sup> <sup>۲۴۹</sup> <sup>۲۵۰</sup> <sup>۲۵۱</sup> <sup>۲۵۲</sup> <sup>۲۵۳</sup> <sup>۲۵۴</sup> <sup>۲۵۵</sup> <sup>۲۵۶</sup> <sup>۲۵۷</sup> <sup>۲۵۸</sup> <sup>۲۵۹</sup> <sup>۲۶۰</sup> <sup>۲۶۱</sup> <sup>۲۶۲</sup> <sup>۲۶۳</sup> <sup>۲۶۴</sup> <sup>۲۶۵</sup> <sup>۲۶۶</sup> <sup>۲۶۷</sup> <sup>۲۶۸</sup> <sup>۲۶۹</sup> <sup>۲۷۰</sup> <sup>۲۷۱</sup> <sup>۲۷۲</sup> <sup>۲۷۳</sup> <sup>۲۷۴</sup> <sup>۲۷۵</sup> <sup>۲۷۶</sup> <sup>۲۷۷</sup> <sup>۲۷۸</sup> <sup>۲۷۹</sup> <sup>۲۸۰</sup> <sup>۲۸۱</sup> <sup>۲۸۲</sup> <sup>۲۸۳</sup> <sup>۲۸۴</sup> <sup>۲۸۵</sup> <sup>۲۸۶</sup> <sup>۲۸۷</sup> <sup>۲۸۸</sup> <sup>۲۸۹</sup> <sup>۲۹۰</sup> <sup>۲۹۱</sup> <sup>۲۹۲</sup> <sup>۲۹۳</sup> <sup>۲۹۴</sup> <sup>۲۹۵</sup> <sup>۲۹۶</sup> <sup>۲۹۷</sup> <sup>۲۹۸</sup> <sup>۲۹۹</sup> <sup>۳۰۰</sup> <sup>۳۰۱</sup> <sup>۳۰۲</sup> <sup>۳۰۳</sup> <sup>۳۰۴</sup> <sup>۳۰۵</sup> <sup>۳۰۶</sup> <sup>۳۰۷</sup> <sup>۳۰۸</sup> <sup>۳۰۹</sup> <sup>۳۱۰</sup> <sup>۳۱۱</sup> <sup>۳۱۲</sup> <sup>۳۱۳</sup> <sup>۳۱۴</sup> <sup>۳۱۵</sup> <sup>۳۱۶</sup> <sup>۳۱۷</sup> <sup>۳۱۸</sup> <sup>۳۱۹</sup> <sup>۳۲۰</sup> <sup>۳۲۱</sup> <sup>۳۲۲</sup> <sup>۳۲۳</sup> <sup>۳۲۴</sup> <sup>۳۲۵</sup> <sup>۳۲۶</sup> <sup>۳۲۷</sup> <sup>۳۲۸</sup> <sup>۳۲۹</sup> <sup>۳۳۰</sup> <sup>۳۳۱</sup> <sup>۳۳۲</sup> <sup>۳۳۳</sup> <sup>۳۳۴</sup> <sup>۳۳۵</sup> <sup>۳۳۶</sup> <sup>۳۳۷</sup> <sup>۳۳۸</sup> <sup>۳۳۹</sup> <sup>۳۴۰</sup> <sup>۳۴۱</sup> <sup>۳۴۲</sup> <sup>۳۴۳</sup> <sup>۳۴۴</sup> <sup>۳۴۵</sup> <sup>۳۴۶</sup> <sup>۳۴۷</sup> <sup>۳۴۸</sup> <sup>۳۴۹</sup> <sup>۳۵۰</sup> <sup>۳۵۱</sup> <sup>۳۵۲</sup> <sup>۳۵۳</sup> <sup>۳۵۴</sup> <sup>۳۵۵</sup> <sup>۳۵۶</sup> <sup>۳۵۷</sup> <sup>۳۵۸</sup> <sup>۳۵۹</sup> <sup>۳۶۰</sup> <sup>۳۶۱</sup> <sup>۳۶۲</sup> <sup>۳۶۳</sup> <sup>۳۶۴</sup> <sup>۳۶۵</sup> <sup>۳۶۶</sup> <sup>۳۶۷</sup> <sup>۳۶۸</sup> <sup>۳۶۹</sup> <sup>۳۷۰</sup> <sup>۳۷۱</sup> <sup>۳۷۲</sup> <sup>۳۷۳</sup> <sup>۳۷۴</sup> <sup>۳۷۵</sup> <sup>۳۷۶</sup> <sup>۳۷۷</sup> <sup>۳۷۸</sup> <sup>۳۷۹</sup> <sup>۳۸۰</sup> <sup>۳۸۱</sup> <sup>۳۸۲</sup> <sup>۳۸۳</sup> <sup>۳۸۴</sup> <sup>۳۸۵</sup> <sup>۳۸۶</sup> <sup>۳۸۷</sup> <sup>۳۸۸</sup> <sup>۳۸۹</sup> <sup>۳۹۰</sup> <sup>۳۹۱</sup> <sup>۳۹۲</sup> <sup>۳۹۳</sup> <sup>۳۹۴</sup> <sup>۳۹۵</sup> <sup>۳۹۶</sup> <sup>۳۹۷</sup> <sup>۳۹۸</sup> <sup>۳۹۹</sup> <sup>۴۰۰</sup> <sup>۴۰۱</sup> <sup>۴۰۲</sup> <sup>۴۰۳</sup> <sup>۴۰۴</sup> <sup>۴۰۵</sup> <sup>۴۰۶</sup> <sup>۴۰۷</sup> <sup>۴۰۸</sup> <sup>۴۰۹</sup> <sup>۴۱۰</sup> <sup>۴۱۱</sup> <sup>۴۱۲</sup> <sup>۴۱۳</sup> <sup>۴۱۴</sup> <sup>۴۱۵</sup> <sup>۴۱۶</sup> <sup>۴۱۷</sup> <sup>۴۱۸</sup> <sup>۴۱۹</sup> <sup>۴۲۰</sup> <sup>۴۲۱</sup> <sup>۴۲۲</sup> <sup>۴۲۳</sup> <sup>۴۲۴</sup> <sup>۴۲۵</sup> <sup>۴۲۶</sup> <sup>۴۲۷</sup> <sup>۴۲۸</sup> <sup>۴۲۹</sup> <sup>۴۳۰</sup> <sup>۴۳۱</sup> <sup>۴۳۲</sup> <sup>۴۳۳</sup> <sup>۴۳۴</sup> <sup>۴۳۵</sup> <sup>۴۳۶</sup> <sup>۴۳۷</sup> <sup>۴۳۸</sup> <sup>۴۳۹</sup> <sup>۴۴۰</sup> <sup>۴۴۱</sup> <sup>۴۴۲</sup> <sup>۴۴۳</sup> <sup>۴۴۴</sup> <sup>۴۴۵</sup> <sup>۴۴۶</sup> <sup>۴۴۷</sup> <sup>۴۴۸</sup> <sup>۴۴۹</sup> <sup>۴۵۰</sup> <sup>۴۵۱</sup> <sup>۴۵۲</sup> <sup>۴۵۳</sup> <sup>۴۵۴</sup> <sup>۴۵۵</sup> <sup>۴۵۶</sup> <sup>۴۵۷</sup> <sup>۴۵۸</sup> <sup>۴۵۹</sup> <sup>۴۶۰</sup> <sup>۴۶۱</sup> <sup>۴۶۲</sup> <sup>۴۶۳</sup> <sup>۴۶۴</sup> <sup>۴۶۵</sup> <sup>۴۶۶</sup> <sup>۴۶۷</sup> <sup>۴۶۸</sup> <sup>۴۶۹</sup> <sup>۴۷۰</sup> <sup>۴۷۱</sup> <sup>۴۷۲</sup> <sup>۴۷۳</sup> <sup>۴۷۴</sup> <sup>۴۷۵</sup> <sup>۴۷۶</sup> <sup>۴۷۷</sup> <sup>۴۷۸</sup> <sup>۴۷۹</sup> <sup>۴۸۰</sup> <sup>۴۸۱</sup> <sup>۴۸۲</sup> <sup>۴۸۳</sup> <sup>۴۸۴</sup> <sup>۴۸۵</sup> <sup>۴۸۶</sup> <sup>۴۸۷</sup> <sup>۴۸۸</sup> <sup>۴۸۹</sup> <sup>۴۹۰</sup> <sup>۴۹۱</sup> <sup>۴۹۲</sup> <sup>۴۹۳</sup> <sup>۴۹۴</sup> <sup>۴۹۵</sup> <sup>۴۹۶</sup> <sup>۴۹۷</sup> <sup>۴۹۸</sup> <sup>۴۹۹</sup> <sup>۵۰۰</sup> <sup>۵۰۱</sup> <sup>۵۰۲</sup> <sup>۵۰۳</sup> <sup>۵۰۴</sup> <sup>۵۰۵</sup> <sup>۵۰۶</sup> <sup>۵۰۷</sup> <sup>۵۰۸</sup> <sup>۵۰۹</sup> <sup>۵۱۰</sup> <sup>۵۱۱</sup> <sup>۵۱۲</sup> <sup>۵۱۳</sup> <sup>۵۱۴</sup> <sup>۵۱۵</sup> <sup>۵۱۶</sup> <sup>۵۱۷</sup> <sup>۵۱۸</sup> <sup>۵۱۹</sup> <sup>۵۲۰</sup> <sup>۵۲۱</sup> <sup>۵۲۲</sup> <sup>۵۲۳</sup> <sup>۵۲۴</sup> <sup>۵۲۵</sup> <sup>۵۲۶</sup> <sup>۵۲۷</sup> <sup>۵۲۸</sup> <sup>۵۲۹</sup> <sup>۵۳۰</sup> <sup>۵۳۱</sup> <sup>۵۳۲</sup> <sup>۵۳۳</sup> <sup>۵۳۴</sup> <sup>۵۳۵</sup> <sup>۵۳۶</sup> <sup>۵۳۷</sup> <sup>۵۳۸</sup> <sup>۵۳۹</sup> <sup>۵۴۰</sup> <sup>۵۴۱</sup> <sup>۵۴۲</sup> <sup>۵۴۳</sup> <sup>۵۴۴</sup> <sup>۵۴۵</sup> <sup>۵۴۶</sup> <sup>۵۴۷</sup> <sup>۵۴۸</sup> <sup>۵۴۹</sup> <sup>۵۵۰</sup> <sup>۵۵۱</sup> <sup>۵۵۲</sup> <sup>۵۵۳</sup> <sup>۵۵۴</sup> <sup>۵۵۵</sup> <sup>۵۵۶</sup> <sup>۵۵۷</sup> <sup>۵۵۸</sup> <sup>۵۵۹</sup> <sup>۵۶۰</sup> <sup>۵۶۱</sup> <sup>۵۶۲</sup> <sup>۵۶۳</sup> <sup>۵۶۴</sup> <sup>۵۶۵</sup> <sup>۵۶۶</sup> <sup>۵۶۷</sup> <sup>۵۶۸</sup> <sup>۵۶۹</sup> <sup>۵۷۰</sup> <sup>۵۷۱</sup> <sup>۵۷۲</sup> <sup>۵۷۳</sup> <sup>۵۷۴</sup> <sup>۵۷۵</sup> <sup>۵۷۶</sup> <sup>۵۷۷</sup> <sup>۵۷۸</sup> <sup>۵۷۹</sup> <sup>۵۸۰</sup> <sup>۵۸۱</sup> <sup>۵۸۲</sup> <sup>۵۸۳</sup> <sup>۵۸۴</sup> <sup>۵۸۵</sup> <sup>۵۸۶</sup> <sup>۵۸۷</sup> <sup>۵۸۸</sup> <sup>۵۸۹</sup> <sup>۵۹۰</sup> <sup>۵۹۱</sup> <sup>۵۹۲</sup> <sup>۵۹۳</sup> <sup>۵۹۴</sup> <sup>۵۹۵</sup> <sup>۵۹۶</sup> <sup>۵۹۷</sup> <sup>۵۹۸</sup> <sup>۵۹۹</sup> <sup>۶۰۰</sup> <sup>۶۰۱</sup> <sup>۶۰۲</sup> <sup>۶۰۳</sup> <sup>۶۰۴</sup> <sup>۶۰۵</sup> <sup>۶۰۶</sup> <sup>۶۰۷</sup> <sup>۶۰۸</sup> <sup>۶۰۹</sup> <sup>۶۱۰</sup> <sup>۶۱۱</sup> <sup>۶۱۲</sup> <sup>۶۱۳</sup> <sup>۶۱۴</sup> <sup>۶۱۵</sup> <sup>۶۱۶</sup> <sup>۶۱۷</sup> <sup>۶۱۸</sup> <sup>۶۱۹</sup> <sup>۶۲۰</sup> <sup>۶۲۱</sup> <sup>۶۲۲</sup> <sup>۶۲۳</sup> <sup>۶۲۴</sup> <sup>۶۲۵</sup> <sup>۶۲۶</sup> <sup>۶۲۷</sup> <sup>۶۲۸</sup> <sup>۶۲۹</sup> <sup>۶۳۰</sup> <sup>۶۳۱</sup> <sup>۶۳۲</sup> <sup>۶۳۳</sup> <sup>۶۳۴</sup> <sup>۶۳۵</sup> <sup>۶۳۶</sup> <sup>۶۳۷</sup> <sup>۶۳۸</sup> <sup>۶۳۹</sup> <sup>۶۴۰</sup> <sup>۶۴۱</sup> <sup>۶۴۲</sup> <sup>۶۴۳</sup> <sup>۶۴۴</sup> <sup>۶۴۵</sup> <sup>۶۴۶</sup> <sup>۶۴۷</sup> <sup>۶۴۸</sup> <sup>۶۴۹</sup> <sup>۶۵۰</sup> <sup>۶۵۱</sup> <sup>۶۵۲</sup> <sup>۶۵۳</sup> <sup>۶۵۴</sup> <sup>۶۵۵</sup> <sup>۶۵۶</sup> <sup>۶۵۷</sup> <sup>۶۵۸</sup> <sup>۶۵۹</sup> <sup>۶۶۰</sup> <sup>۶۶۱</sup> <sup>۶۶۲</sup> <sup>۶۶۳</sup> <sup>۶۶۴</sup> <sup>۶۶۵</sup> <sup>۶۶۶</sup> <sup>۶۶۷</sup> <sup>۶۶۸</sup> <sup>۶۶۹</sup> <sup>۶۷۰</sup> <sup>۶۷۱</sup> <sup>۶۷۲</sup> <sup>۶۷۳</sup> <sup>۶۷۴</sup> <sup>۶۷۵</sup> <sup>۶۷۶</sup> <sup>۶۷۷</sup> <sup>۶۷۸</sup> <sup>۶۷۹</sup> <sup>۶۸۰</sup> <sup>۶۸۱</sup> <sup>۶۸۲</sup> <sup>۶۸۳</sup> <sup>۶۸۴</sup> <sup>۶۸۵</sup> <sup>۶۸۶</sup> <sup>۶۸۷</sup> <sup>۶۸۸</sup> <sup>۶۸۹</sup> <sup>۶۹۰</sup> <sup>۶۹۱</sup> <sup>۶۹۲</sup> <sup>۶۹۳</sup> <sup>۶۹۴</sup> <sup>۶۹۵</sup> <sup>۶۹۶</sup> <sup>۶۹۷</sup> <sup>۶۹۸</sup> <sup>۶۹۹</sup> <sup>۷۰۰</sup> <sup>۷۰۱</sup> <sup>۷۰۲</sup> <sup>۷۰۳</sup> <sup>۷۰۴</sup> <sup>۷۰۵</sup> <sup>۷۰۶</sup> <sup>۷۰۷</sup> <sup>۷۰۸</sup> <sup>۷۰۹</sup> <sup>۷۱۰</sup> <sup>۷۱۱</sup> <sup>۷۱۲</sup> <sup>۷۱۳</sup> <sup>۷۱۴</sup> <sup>۷۱۵</sup> <sup>۷۱۶</sup> <sup>۷۱۷</sup> <sup>۷۱۸</sup> <sup>۷۱۹</sup> <sup>۷۲۰</sup> <sup>۷۲۱</sup> <sup>۷۲۲</sup> <sup>۷۲۳</sup> <sup>۷۲۴</sup> <sup>۷۲۵</sup> <sup>۷۲۶</sup> <sup>۷۲۷</sup> <sup>۷۲۸</sup> <sup>۷۲۹</sup> <sup>۷۳۰</sup> <sup>۷۳۱</sup> <sup>۷۳۲</sup> <sup>۷۳۳</sup> <sup>۷۳۴</sup> <sup>۷۳۵</sup> <sup>۷۳۶</sup> <sup>۷۳۷</sup> <sup>۷۳۸</sup> <sup>۷۳۹</sup> <sup>۷۴۰</sup> <sup>۷۴۱</sup> <sup>۷۴۲</sup> <sup>۷۴۳</sup> <sup>۷۴۴</sup> <sup>۷۴۵</sup> <sup>۷۴۶</sup> <sup>۷۴۷</sup> <sup>۷۴۸</sup> <sup>۷۴۹</sup> <sup>۷۵۰</sup> <sup>۷۵۱</sup> <sup>۷۵۲</sup> <sup>۷۵۳</sup> <sup>۷۵۴</sup> <sup>۷۵۵</sup> <sup>۷۵۶</sup> <sup>۷۵۷</sup> <sup>۷۵۸</sup> <sup>۷۵۹</sup> <sup>۷۶۰</sup> <sup>۷۶۱</sup> <sup>۷۶۲</sup> <sup>۷۶۳</sup> <sup>۷۶۴</sup> <sup>۷۶۵</sup> <sup>۷۶۶</sup> <sup>۷۶۷</sup> <sup>۷۶۸</sup> <sup>۷۶۹</sup> <sup>۷۷۰</sup> <sup>۷۷۱</sup> <sup>۷۷۲</sup> <sup>۷۷۳</sup> <sup>۷۷۴</sup> <sup>۷۷۵</sup> <sup>۷۷۶</sup> <sup>۷۷۷</sup> <sup>۷۷۸</sup> <sup>۷۷۹</sup> <sup>۷۸۰</sup> <sup>۷۸۱</sup> <sup>۷۸۲</sup> <sup>۷۸۳</sup> <sup>۷۸۴</sup> <sup>۷۸۵</sup> <sup>۷۸۶</sup> <sup>۷۸۷</sup> <sup>۷۸۸</sup> <sup>۷۸۹</sup> <sup>۷۹۰</sup> <sup>۷۹۱</sup> <sup>۷۹۲</sup> <sup>۷۹۳</sup> <sup>۷۹۴</sup> <sup>۷۹۵</sup> <sup>۷۹۶</sup> <sup>۷۹۷</sup> <sup>۷۹۸</sup> <sup>۷۹۹</sup> <sup>۸۰۰</sup> <sup>۸۰۱</sup> <sup>۸۰۲</sup> <sup>۸۰۳</sup> <sup>۸۰۴</sup> <sup>۸۰۵</sup> <sup>۸۰۶</sup> <sup>۸۰۷</sup> <sup>۸۰۸</sup> <sup>۸۰۹</sup> <sup>۸۱۰</sup> <sup>۸۱۱</sup> <sup>۸۱۲</sup> <sup>۸۱۳</sup> <sup>۸۱۴</sup> <sup>۸۱۵</sup> <sup>۸۱۶</sup> <sup>۸۱۷</sup> <sup>۸۱۸</sup> <sup>۸۱۹</sup> <sup>۸۲۰</sup> <sup>۸۲۱</sup> <sup>۸۲۲</sup> <sup>۸۲۳</sup> <sup>۸۲۴</sup> <sup>۸۲۵</sup> <sup>۸۲۶</sup> <sup>۸۲۷</sup> <sup>۸۲۸</sup> <sup>۸۲۹</sup> <sup>۸۳۰</sup> <sup>۸۳۱</sup> <sup>۸۳۲</sup> <sup>۸۳۳</sup> <sup>۸۳۴</sup> <sup>۸۳۵</sup> <sup>۸۳۶</sup> <sup>۸۳۷</sup> <sup>۸۳۸</sup> <sup>۸۳۹</sup> <sup>۸۴۰</sup> <sup>۸۴۱</sup> <sup>۸۴۲</sup> <sup>۸۴۳</sup> <sup>۸۴۴</sup> <sup>۸۴۵</sup> <sup>۸۴۶</sup> <sup>۸۴۷</sup> <sup>۸۴۸</sup> <sup>۸۴۹</sup> <sup>۸۵۰</sup> <sup>۸۵۱</sup> <sup>۸۵۲</sup> <sup>۸۵۳</sup> <sup>۸۵۴</sup> <sup>۸۵۵</sup> <sup>۸۵۶</sup> <sup>۸۵۷</sup> <sup>۸۵۸</sup> <sup>۸۵۹</sup> <sup>۸۶۰</sup> <sup>۸۶۱</sup> <sup>۸۶۲</sup> <sup>۸۶۳</sup> <sup>۸۶۴</sup> <sup>۸۶۵</sup> <sup>۸۶۶</sup> <sup>۸۶۷</sup> <sup>۸۶۸</sup> <sup>۸۶۹</sup> <sup>۸۷۰</sup> <sup>۸۷۱</sup> <sup>۸۷۲</sup> <sup>۸۷۳</sup> <sup>۸۷۴</sup> <sup>۸۷۵</sup> <sup>۸۷۶</sup> <sup>۸۷۷</sup> <sup>۸۷۸</sup> <sup>۸۷۹</sup> <sup>۸۸۰</sup> <sup>۸۸۱</sup> <sup>۸۸۲</sup> <sup>۸۸۳</sup> <sup>۸۸۴</sup> <sup>۸۸۵</sup> <sup>۸۸۶</sup> <sup>۸۸۷</sup> <sup>۸۸۸</sup> <sup>۸۸۹</sup> <sup>۸۹۰</sup> <sup>۸۹۱</sup> <sup>۸۹۲</sup> <sup>۸۹۳</sup> <sup>۸۹۴</sup> <sup>۸۹۵</sup> <sup>۸۹۶</sup> <sup>۸۹۷</sup> <sup>۸۹۸</sup> <sup>۸۹۹</sup> <sup>۹۰۰</sup> <sup>۹۰۱</sup> <sup>۹۰۲</sup> <sup>۹۰۳</sup> <sup>۹۰۴</sup> <sup>۹۰۵</sup> <sup>۹۰۶</sup> <sup>۹۰۷</sup> <sup>۹۰۸</sup> <sup>۹۰۹</sup> <sup>۹۱۰</sup> <sup>۹۱۱</sup> <sup>۹۱۲</sup> <sup>۹۱۳</sup> <sup>۹۱۴</sup> <sup>۹۱۵</sup> <sup>۹۱۶</sup> <sup>۹۱۷</sup> <sup>۹۱۸</sup> <sup>۹۱۹</sup> <sup>۹۲۰</sup> <sup>۹۲۱</sup> <sup>۹۲۲</sup> <sup>۹۲۳</sup> <sup>۹۲۴</sup> <sup>۹۲۵</sup> <sup>۹۲۶</sup> <sup>۹۲۷</sup> <sup>۹۲۸</sup> <sup>۹۲۹</sup> <sup>۹۳۰</sup> <sup>۹۳۱</sup> <sup>۹۳۲</sup> <sup>۹۳۳</sup> <sup>۹۳۴</sup> <sup>۹۳۵</sup> <sup>۹۳۶</sup> <sup>۹۳۷</sup> <sup>۹۳۸</sup> <sup>۹۳۹</sup> <sup>۹۴۰</sup> <sup>۹۴۱</sup> <sup>۹۴۲</sup> <sup>۹۴۳</sup> <sup>۹۴۴</sup> <sup>۹۴۵</sup> <sup>۹۴۶</sup> <sup>۹۴۷</sup> <sup>۹۴۸</sup> <sup>۹۴۹</sup> <sup>۹۵۰</sup> <sup>۹۵۱</sup> <sup>۹۵۲</sup> <sup>۹۵۳</sup> <sup>۹۵۴</sup> <sup>۹۵۵</sup> <sup>۹۵۶</sup> <sup>۹۵۷</sup> <sup>۹۵۸</sup> <sup>۹۵۹</sup> <sup>۹۶۰</sup> <sup>۹۶۱</sup> <sup>۹۶۲</sup> <sup>۹۶۳</sup> <sup>۹۶۴</sup> <sup>۹۶۵</sup> <sup>۹۶۶</sup> <sup>۹۶۷</sup> <sup>۹۶۸</sup> <sup>۹۶۹</sup> <sup>۹۷۰</sup> <sup>۹۷۱</sup> <sup>۹۷۲</sup> <sup>۹۷۳</sup> <sup>۹۷۴</sup> <sup>۹۷۵</sup> <sup>۹۷۶</sup> <sup>۹۷۷</sup> <sup>۹۷۸</sup> <sup>۹۷۹</sup> <sup>۹۸۰</sup> <sup>۹۸۱</sup> <sup>۹۸۲</sup> <sup>۹۸۳</sup> <sup>۹۸۴</sup> <sup>۹۸۵</sup> <sup>۹۸۶</sup> <sup>۹۸۷</sup> <sup>۹۸۸</sup> <sup>۹۸۹</sup> <sup>۹۹۰</sup> <sup>۹۹۱</sup> <sup>۹۹۲</sup> <sup>۹۹۳</sup> <sup>۹۹۴</sup> <sup>۹۹۵</sup> <sup>۹۹۶</sup> <sup>۹۹۷</sup> <sup>۹۹۸</sup> <sup>۹۹۹</sup> <sup>۱۰۰۰</sup>

ایشان لازمه شکر گزاری را بجا آوردیم و ایشان مترجمی که نوکر شخصی حضرت اعلی و بزبانهای مختلف آشنا بود در ملازمت ما ربانه کردند که تا سرحد اسپانیا همراه بوده باشد و ما بسمت سگویا رهسپار گردیدیم حاکم سگویا باجمعی از اعیان شهر تا مسافتی از شهر را با استقبال ما بیرون آمده بود و چون از زمانیکه من همز این سفر از خاک ایران قدم بیرون گذاردم مصمم گردیده بودم مشاهدات خود را برشته تحریر آورده مجموعه ای ترتیب دهم و در بازگشت پادشاه ایران تقدیم کنم از حاکم سگویا خواهش کردم عجایب چهار گانه ای که سگویا را شهره آفاق نموده بمن نشان دهد نخستین آنها دیربست که مجسمه حضرت مرید در آن قرار دارد - بعمای این بیکر چنان بالطف ملکوتی آراسته شده که آنرا بی همتا ساخته و بیشایش آن شمعدانهای نقره فروزان است پرسیدم کدام شاهزاده بسانی این بناء عظیم است گفتند این بنا بنفقہ جماعت کارگرانی است که در کارخانه بشم رسی بکار مشغول اند - دومین بناء سنگت آمیز آنجا «القصر» کاخی است که مقر پادشاهان بوده و سومین کار بزیست که تماماً از سنگ ساخته شده و ذره ساروج در تمامی آن بکار نرفته و آب را از مسافتی بعید بشهر میرساند - چهارم ضرابخانه است که کرورها سیم و زر و مس در آن سکه میشود نه با پستمانت دولت بلکه دستگاهی برای آسیای بحرکت می آورد و آن دستگاه آن فلزات را سکه میزند و آسیاب را رودی که با این القصر میکند به گردش میآورد - برای تماشای کاخ زمستانی سلاطین اسپانیا دو فرسنگ از سگویا بیرون آمدیم این کاخ عمارتی نیست که در میان باغی ساخته شده باشد بلکه عمارتی است در دره ساخته شده و از هر سو بکوههای بلند احاطه گردیده و در میان جنگلهای سرو پنهان شده ولی بقدری زیبا جلوه گر است که گوئی بهشتی در آنجا تعبیه شده است از آنجا به اسکر بال روانه شدیم و بزرگترین عجایبی را که دست بشر آنرا پیرایش کرده و سزاوار است از کشورهای دور دست تماشای آن شتابند مشاهده نمودیم این بنا برای اقامت قیاب دوم در دانه کوهی و در کنار رودی که از آن کوه جاریست ساخته شده و حیاطها و ایوانها و برجها و منارهها و چندین

کاخ سبکهای گوناگون در آنجا درست شده و تمام آن کاخها و رواقها بایرابه‌ها  
 و خواسته‌های گرانبها آراسته گردیده و همین جاست که اسکوریال را در دیف  
 عجائب هفتکانه دنیا قرار داده است. بعلاوه اسکوریال مدفن پادشاهان اسپانیاست  
 و هر جایی از آنها بمیرد استخوان او را باینجا آورده دفن میکنند. در پنج فرسخی  
 اسکوریال و دو فرسخی مادرید قصر زمستانی شارل پنجم را که یادگار بر افتخار  
 اوست دیدیم و پس از آنکه جاهای تماشائی دیگر را نیز مشاهده کردیم وارد مادرید  
 که بزرگترین و قشنگترین شهرهای اسپانیاست شدیم شکوه و جلال این شهر قدری  
 معروف است که بهتر آن است از ذکر آن چشم پوشم از مادرید به اراجوو که  
 بیلاق سلطنتی است و بامر فیلیپ دوم کنار رود بزرگی ساخته شده رفتیم باغهای آنجا  
 و مزارع اطراف آن و استخرها و دریاچه‌ها و مرغزارها و چراگاههایی که برای  
 حیوانات شکاری درست شده و چهاربایان و پرندگان که از هندوستان آنجا آورده‌اند  
 بقدری گوناگون و زیاد است که قابل وصف نیست و مبالغه نمی گویم اگر آنرا  
 هشتادین عجایب دنیا بنامم. در الفصر دستگامی دیدیم که آب رود خانه را از ته  
 دره بسطاح زمین بالا می آورد و شهر را آب می داد مداز عبور از چند شهر دیگر به مریدا  
 که در روزگار قدیم روم دوم خوانده شده و اکنون خرابهای بسیاری عظمت دیرین  
 آنرا حکایت میکند رسیدیم سفیر ایران مایل شد چند روز در آنجا بماند در ورود  
 ما گروه انبوهی بتماشای ما آمده بودند واقعه ای که در این شهر روی داد این-  
 است که یکی از اعضاء سفارت ایران سید ملائی بود اسمش آقامیر که برای و نظمت  
 در اعمال مذهبی اعضاء سفارت از ایران تعیین شده و در حقیقت در مسائل دینی مرجع  
 سفیر و آقامیر جلو در عمارتی که اقامتگاه ما بود ایستاده بود که ناگهان  
 یکی از میان جمعیتی که برای دیدن ما بهم فشار می آوردند با گستاخی و بیرحمی  
 با قامیر حمله نموده و باخنجر او را کشت و چون شب بود ضارب معلوم نشد داروغه  
 شهر برای پیدا کردن قاتل کوشش بسیار کرد و جمعی را هم بزندان میکنند سفیر  
 دستگیری قاتل را بجدیت تقاضا میکرد و مصمم شد برای این کار بوالادید بایتخت

اسپانیا برگردد چون ما میدانستیم پادشاه در این موقع در پایتخت نیست و برای شکار بیرون رفته اورا از بازگشت پایتخت منصرف کردیم قرار شد مانعی در رفتن خود را به لیسبون دیده و هنگامیکه سفیر با همراهان خود بکشتی سوار میشوند من از آنجا برگشته پایتخت بروم و قضیه کشته شدن سید بدبخت و لزوم دستگیری قاتل و مجازات او را بعرض پادشاه برسانم آقامیر را مطابق رسم و آئین اسلامی در زمینی که مجاور شهر بود بخاک سپردیم و زمان کفن و دفن او جمعیت کثیری از اهالی شهر بتماشای اعمال ما آمده بودند از مریدا به «باداجز» که سرحد اسپانیا و برتقال است روانه شدیم. فرماندار این شهر که از اشراف کشور بود پذیرائی شایانی از ما کرد و در خانه خود ما را جای داد و هر چه لازمه آسایش ما بود فراهم کرد و از آنجا بسمت لیسبون عزیمت نمودیم.

### چگونه انجام وظیفه میکنند

چند سال پیش در شهر سیرا کوس (آمریکای شیلی) بزم و مسترفیکسیت در هر روز سهشنبه ساعت شش بعد از ظهر پشت دستگاه رادبو حاضر شده و از عامه دعوت مینمود که بوسیله رادبو اگر پیشنهادهایی راجع به طرز اداره شهر یا معایب آن در نظر دارند او را آگاه سازند. دو سال مردم همواره در ساعت معین پیشنهادهای خود را برای اصلاح شهر و وضعیت فقرا و سنگرفش کردن خیابانها و غیره با کمال آزادی مینمودند و چند روز پس از آن میدادند که مسترفیکسیت پیشنهاد آنها را عملی کرده است تا اینکه در سال ۱۹۳۶ مسترفیکسیت فهرستی از مطالبی که عامه باید انجام دهند تهیه کرده و بوسیله رادبو انتشار داد و در طی آن کوشش نمود که عددی بیشماری بینوا در شهر هستند که محتاج کمک اشخاص سرمایه دار میباشند بقدری مردم ارتقاهای او حسن استقبال کرده و بعنوان اوعامه و هدیه فرستادند که مسترفیکسیت تصمیم گرفت مدت یکسال احتیاج فقرا و اشخاص بینوا را بوسیله رادبو کوشش کند. مردم خیلی نسبت به مسترفیکسیت اظهار اطمینان میکردند، زیرا او همیشه به اشخاصی که پول میدادند، مصرف آنرا اطلاع میداد. اخیراً مسترفیکسیت بنابر تقاضای اهالی شهر خود را معرفی نمود و معلوم شد اسم واقعی او «چارلز مارك» است و او رئیس اداره شکایات شهر سیرا کوس میباشد و از اینراه بشکایات مردم نیازمند و بیچاره رسیدگی میکرده است.